

در حاشیه انتشار رساله «زمین و انباشت ثروت»

## پاسخ به برخی شبهات

عبدالله شهبازی

۱- در سحرگاه ۴ تیر ۱۳۸۴، پس از اعلام نتایج نهایی انتخابات ریاست جمهوری، این تحول را گونه‌ای از «انقلاب» خواندم و نوشتم:

«سرانجام احمدی‌نژاد پیروز شد و جامعه ایرانی مرحله جدیدی از تطور خود را آغاز کرد. من این تحول را به فال نیک می‌گیرم. این تحول انتقال قدرت از یک نسل به نسل دیگر است و دارای پیامدهایی چنان عمیق که می‌توان آن را گونه‌ای از "انقلاب" شمرد. تحولی ناگزیر که می‌توانست خونین شود و مصائبی عظیم برای جامعه به ارمغان آورد.» [۱]

۲- اندکی پس از صعود دولت دکتر احمدی‌نژاد، در یادداشت ۱۰ مرداد ۱۳۸۴، بزرگ‌ترین چالش دولت احمدی‌نژاد را مقابله با کانون‌های متنوع مافیایی خواندم و کاربرد این مفهوم در واژگان سیاسی و اقتدار شبکه‌های مافیایی تکوین یافته در دو دهه اخیر در ایران را چنین بیان کردم:

«در سال‌های اخیر واژه "مافیا" را به معنای هر گونه گروه ذینفوذی که بر حیطه معینی از اقتصاد، سیاست و فرهنگ سیطره انحصاری برقرار کرده و از روش‌های "مافیایی" برای حفظ این انحصار بهره می‌جوید، به کار برده‌ام. در دوران کار بر روی پژوهش زرسالاران، بی آن که بخواهم و پیامدهای ناگوار آن را بسنجم، ناخواسته، در تعارض با برخی از این کانون‌های مافیایی قرار گرفتم... در یک ساله اخیر، به دلایلی، باز ناخواسته، در تعارض با "مافیای زمین‌خوار شیراز" قرار گرفتم. این تجربه برایم بسیار ارزشمند بود. این بار در عمل، نه در حوزه پژوهش و نظر، دریافتم که در دو دهه اخیر در حوزه‌های بسیار متنوع و گوناگون انحصارهای مافیایی شکل گرفته که مقابله با آن‌ها کار هر کس نیست. به گمان من، بزرگ‌ترین

چالش دولت احمدی‌نژاد، اگر بخواهد به شعارهای انتخاباتی خود وفادار بماند، مقابله با این کانون‌های متنوع و گسترده مافیایی است. این کانون‌ها به جناح سیاسی معینی وابسته نیستند بلکه بر اساس اشتراک منافع مادی شکل گرفته‌اند. در این عرصه "پول" و "بده بستان‌های مالی حرف آخر را می‌زند. بنابراین، می‌توان در این گونه کانون‌ها پیوندهایی را یافت که از منظر تحلیل سیاسی غیرقابل توضیح است. مثلاً، می‌توان رفاقت تنگاتنگ، ولی پنهان، فلان مقام عالی‌رتبه نظامی یا غیرنظامی منتسب به "جناح راست" را با فلان مقام دولتی وابسته به جناح‌های مقابل، مثلاً "جبهه مشارکت" یا "کارگزاران سازندگی"، شناخت.» [۱]

امروزه، شاهد تحقق این پیش‌بینی هستیم. در روزهای اخیر، اندک تقابل دکتر احمدی‌نژاد با کانون‌های سلطه‌گر مافیایی موجی سنگین از تهاجم علیه دولت، از شیراز تا قم و تهران، پدید آورد. این بیانگر اقتدار فوق‌العاده شبکه‌های مافیایی در ایران امروز است؛ اقتداری که مواجهه با آن تنها کار دولت نهم نیست بلکه به عزم و بسیج ملی و راه‌کارهای انقلابی سنجیده و برنامه‌ریزی شده نیاز دارد. رها کردن مبارزه با این کانون‌های فاسد و مقتدر اقتصادی-سیاسی رها کردن انقلاب و آرمان‌های آن در چنبره فساد و انحطاط و مرگ محتوم است.

۳- با تدوین و انتشار رساله زمین و انباشت ثروت: تکوین الیگارشی جدید در ایران امروز (فروردین ۱۳۸۷)، در رویارویی صریح با بخشی از کانون‌های همبسته و منسجم مافیایی قرار گرفتیم. در این تقابل واکنش‌هایی دیدم که تلقی پیشینم را دگرگون کرد. از یکسو، توانمندی و کارآمدی و هشیاری جنبش دانشجویی را در مقابله با کانون‌های فاسد قدرت شناختم و از سوی دیگر در رده‌های فراتر قدرت سیاسی و نیز در نهادهای قضایی چنان میزانی از بی‌تفاوتی و حتی انکار عامدانه مفاسد را دیدم که برایم متصور نبود.

در این میان، به‌ویژه نحوه برخورد مقامات قضایی فارس تأسف برانگیز بود. رساله من متضمن افشاگری‌های مهم و مستندی است که بیش‌تر مردم فارس از آن مطلع بودند و در محافل و میهمانی‌های خصوصی خود بیان می‌کردند. آنچه من مکتوب کردم «افشاگری» نبود، زیرا مردم بخش مهمی از این مسائل را از قبل می‌شناختند، بلکه تدوین و عرضه منسجم مفاسد بود. در بسیاری از کشورهای جهان، اگر چنین افشاگری مستند و جامع از سوی مورخ و تحلیل‌گر سیاسی شناخته شده‌ای چون من عرضه می‌شد، واکنش سریع مقامات قضایی را برای پیگیری ماجرا و پیگرد متهمان برمی‌انگیخت. ولی در فارس به‌گونه‌ای عمل شد که گویی فردی ناشناس یا بی‌سر و پا اتهاماتی را علیه گروهی از «مؤمنین» و «مقامات محترم» مطرح کرده است. مدیران دستگاه قضایی فارس تلویحاً حتی

به شکایت علیه من نیز، تحت عنوان «تهمت و افترا»، دعوت کردند. مقامات قضایی فارس در پاسخ به مقامات بالاتر در تهران ماجرا را به عنوان «دعوی سیاسی» یا «شخصی» عنوان، و بدینسان عدم تمایل به اجرای وظیفه خویش در پیگیری مفاسد را توجیه نمودند. این میزان از همراهی یا بی تفاوتی دستگاه قضایی با فساد تأمل برانگیز است.

۴- سه هفته است که از یکی از تریبون‌های «مقدس» مدام علیه من سخن می‌گویند. نخست مرا با «سید مهدی هاشمی» و دکتر احمدی‌نژاد را با «آیت‌الله منتظری» مقایسه کردند و «برخی مسئولین اجرایی پایتخت»، یعنی رئیس‌جمهور و رئیس‌بازرسی ویژه ریاست‌جمهوری، را آشکار و بی‌پروا تهدید نمودند. برای گردانندگان و کارگزاران شبکه‌های فساد اقتصادی در فارس، کسانی چون علیرضا مسعودی و عبدالعلی نجفی و مهرزاد خرد و دیگران، با عناوینی چون «تهمت به مؤمن» و «هتک آبروی مؤمن» هاله‌ای از مصونیت قضایی ایجاد کردند و تمامی مطالب مندرج در رساله ۱۴۶۱ صفحه‌ای مرا، که قریب به دو سوّم آن مباحث نظری و تاریخی است، «تهمت و افترا» و «اهانت به خود» قلمداد کردند. از این نیز فراتر رفته و به همراه سردار عبدالعلی نجفی، فردی که اسناد فساد مالی گسترده او در نهادهای قضایی و امنیتی - حفاظتی ذیربط در دست رسیدگی است و بسیاری از این مفاسد به اثبات رسیده، به دیدار رئیس‌جمهور رفتند و پس از ناکامی از این سفر، در عقب‌نشینی آشکار، در جمعه اخیر به تجلیل غیرعادی از رئیس‌جمهور پرداختند. فراتر نیز رفتند و کسانی چون آقایان علی فلاحیان و روح‌الله حسینیان و حیدر مصلحی را به تماس با مقامات بلندپایه و بدگویی از من ترغیب نمودند. بدینسان، تمامی توان خود را برای عدم پیگیری قضایی مفاسد بیان شده در رساله من به کار گرفتند.

هدف من «افشای» مفاسد مقامات محلی نبود گرچه اسناد فراوانی در این زمینه در اختیار داشتم. من از یک سو، فرایندی را ترسیم کردم که در دو دهه اخیر آرمان‌های انقلاب را به انحطاط می‌برد و به حاکمیت یک گروه بسته الیگارشیکی می‌انجامد که از اهرم‌های قدرت دولتی ارتزاق می‌کند و استحالته جمهوری اسلامی ایران به «جمهوری اسلامی پاکستان دوم» را رقم می‌زند، و از سوی دیگر تک‌نگاری تخصصی در زمینه مالکیت زمین و مرتع عرضه کردم که در مجامع علمی و حقوقی و تقنینی قابل ارائه است. به گمان من، این بخش از رساله حاوی مباحث نظری مهمی است که تاکنون بدان پرداخته نشده و برای نخستین بار عرضه می‌گردد.

تاکنون نخواستهم «حرمت‌ها» را بشکنم و «تریبون‌های مقدس» را، به دلیل جایگاه

نهادین آن در نظام جمهوری اسلامی ایران، مورد نقد قرار دهم. در زمان خود، و پس از تغییرات گسترده‌ای که در انتظار آنم، فاش سخن خواهم گفتم.  
آن چه در این کشاکش آشکار شد، پیوند و انسجام کانونی است که در برابر تعرض به خود یا به کارگزاران خود یا به بخشی از عملکرد اقتصادی یا سیاسی خود یکپارچه و هماهنگ عمل می‌کند و گاه از فرط ثناب‌زدگی یا غرور و اغراق در ارزیابی میزان اقتدار خویش «خطاهای استراتژیک» جبران ناپذیر مرتکب می‌شود.

۵- اولین واکنش به رساله من از سوی ویگاه «تابناک» (بازتاب سابق) و نیز از سوی فردی مجهول‌الهویه به نام «سعید سامان» انجام گرفت. این دو واکنش از مضمونی واحد برخوردار بود که در یک زمان با دو زبان نگاشته شد؛ یکی برای ایرانیان داخل کشور و دیگری برای ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی. در این باره در زمان خود توضیح داده‌ام. [۱، ۲]

۶- نحوه برخورد مقامات ارشد برخی از نهادهایی که بخشی از فساد جاری در بدنه آن را بیان کردم نیز اسفبار بود. طبق آگهی مندرج در صفحه اول روزنامه عصر مردم (چاپ شیراز، مورخ چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۸۷)، آقای حیدر مصلحی، سرپرست سازمان اوقاف و امور خیریه، اداره کل اوقاف و امور خیریه فارس را به عنوان واحد نمونه کشوری معرفی کرد و از سید یدالله شیرمردی، مدیرکل اوقاف فارس، تجلیل نمود. این آگهی یک روز پس از تلفن مصلحی به برخی مقامات بلندپایه دولت، علیه من، منتشر شد؛ در زمان حضور چند روزه شیرمردی در تهران.

۷- نوع واکنش «مافیای شیراز» به رساله «زمین و انباشت ثروت» عجیب است. این شیوه واکنش، چنان میزانی از بی‌پروایی را نشان می‌دهد که تصور نمی‌رفت. «دزد» مدعی شده و طلبکار. برای دزدی آشکارش سند و مدرک می‌خواهد. گویی مردم شیراز از این مسائل بی‌اطلاع بودند و من رازهایی سربه‌مهر گفته‌ام! از مردم شیراز دعوت می‌کنم برای مشاهده یکی از موارد عملکرد لگام گسیخته و بی‌پروای این تبه‌کاران به بلوار چمران، بلوار نیایش، دست راست، پشت عرق‌گیری گلبرگ مراجعه کنند و «باغ سوخته» را از نزدیک ببینند. [۱] این همان باغ سی هکتاری است که سرهنگ عباسعلی اقبالی، به عنوان کارگزار «مافیای شیراز»، به قطعات ۲۰۰ متری تفکیک کرده و می‌فروشد و در حال تصاحب و تفکیک ده‌ها هکتار باغات دیگر پشت مله است. درآمد حاصل از این فعل و انفعال ساده، فقط در همین محدوده سی هکتاری، بیش از یکصد و پنجاه میلیارد تومان تخمین زده می‌شود. در پس ماجرای این باغ و موارد مشابه دیگر، «مافیای شیراز»، با تمامی قامت و اقتدار خود، قرار دارد و به برخی مقامات اداری محلی نیز قطعاتی را، به

عنوان رشوه، پرداخت کرده که اسناد معاملات آن به نام همسران و خویشان نزدیک ایشان در دست است.

۸- عجیب‌ترین و اسفبارترین واکنش، یادداشت مندرج در وبگاه رجاء نیوز بود با عنوان «در حاشیه ادعاهای عجیب عبدالله شهبازی: دوراهی مبارزه با زمین‌خواری» [۱].  
«عجیب‌ترین» از این منظر که وبگاه فوق منادی «مبارزه با مافیای اقتصادی» و حمایت از جنبش عدالت‌خواهی و سیاست‌های دولت احمدی نژاد است. «اسفبارترین» از این جهت که این وبگاه به خانم فاطمه رجبی و همسر ایشان، دکتر غلامحسین الهام، منتسب است. من مقالات خانم رجبی را، از زمانی که در نشریه صبح آقای مهدی نصیری می‌نوشت تا مصاحبه اخیر وی با هفته‌نامه شهروند / امروز آقای محمد قوچانی، دنبال کرده‌ام. همواره، صرف‌نظر از مواضع و محتوای مقالات وی، صراحت لهجه و رک‌گویی‌اش را در برابر قدرتمندان ستوده‌ام. به علاوه، خانم رجبی فرزند مرحوم علامه دوانی است که به من علاقه فراوان داشت و من نیز ارادت فراوان به ایشان [۱] سزاوار نیست این وبگاه به پایگاه کسانی بدل شود که از طریق انتساب خود به برخی دولتمردان، چون برخی دست‌اندرکاران وبگاه‌های متنفذ دیگر، به دادوستد سیاسی و مالی می‌پردازند. و نیز سزاوار نیست در این وبگاه نه تنها به من بلکه به پدر شهیدم نیز، که جان و مال و خانواده خود را در راه دفاع از نهضت امام قربانی کرد، [۱] بی‌پروا اهانت شود.  
در بررسی مقاله فوق تنها به دو نکته می‌پردازم: اول، وابستگی و تعلق آشکار نویسنده به سردار عبدالعلی نجفی که در این جملات او بازتاب یافته است:

«آبروی مومن همچون خون اوست. شهبازی در این کتاب با تخطی از اصول اخلاقی سیل اتهاماتی را روانه افرادی کرده است که در برخی موارد صرف ذکر نوع اتهام، مایه تعجب، خنده و تبرئه متهم است. مثلاً، "... با کامیون‌های زرهی تیم حفاظت ریاست‌جمهوری اموال فراوانی از جمله یخچال و تلویزیون از محوطه ریاست‌جمهوری خارج کرده است!" این اتهامات شهبازی شبیه اتهامات طنزگونه احزاب معاند علیه مسئولین است... در این میان سردار عبدالعلی نجفی، فرمانده سابق سپاه فارس، بیش از همه مورد اتهامات غیراخلاقی شهبازی قرار گرفته است. شهبازی در یکی از صفحات کتابش بدون ذکر هیچ سندی دوازده مورد اتهام بزرگ به نجفی وارد کرده است که شاید کوچک‌ترینش همکاری با نیروهای آمریکایی در منطقه خلیج فارس باشد! این در حالی است که هر کس دقیقه‌ای را با نجفی سر کرده باشد شهادت خواهد داد که تمام این اتهامات دروغ و بی‌پایه است و شهبازی باید شکرگزار باشد که صبر، سعه صدر و کرامت سردار نجفی بر افشاگری‌های بذله‌گونه و بی‌پایه نویسنده این کتاب می‌چربد.»

نویسنده، که رساله مرا حتی به درستی تورق نکرده، می‌کوشد تا کتاب مرا علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و متأثر از یکی از نهادهای امنیتی کشور جلوه دهد. می‌نویسد:

«همچنین در شرایطی که شهسازی دستگاه‌های نظامی و امنیتی را به زمین‌خواری متهم می‌کند، درخصوص دستگاه نظامی به سراغ فرمانده ارشد می‌رود و برای دستگاه امنیتی به سراغ پیک دستگاه با منابع طبیعی!»

اگر نویسنده رساله مرا خوانده بود، می‌دید که عکس مدعای او صادق است. در سپاه پاسداران من تنها مفاسد برخی مقامات محلی میان پایه و درجه سه سپاه، از نوع سردار عبدالعلی نجفی و سرهنگ ابراهیم عزیزی و سرهنگ علی رحم یوسفی، را بیان کرده‌ام؛ حال آن‌که در مورد «دستگاه امنیتی» مورد نظر نویسنده فوق برخی معاونین کنونی را آماج نقد عریان و بی‌پروا قرار داده‌ام. بنگرید به زیرنویس‌های من درباره ماجرای بازداشت رامین جهانگل و تخریب حسینیه دراویش گنابادی. [۱] پیش‌تر، در زمان انتصاب آقای پورمحمدی به منصب مهم وزارت کشور، تندترین نقدها را بر عملکرد وی در وزارت اطلاعات بیان داشته و وی را گزینه‌ای نامناسب برای تصدی وزارت کشور خواندم. [۱] هیچ کس، در آن زمان (مرداد ۱۳۸۴)، مانند من صریح و مستدل در اعتراض به این انتصاب سخن نگفت. در یادداشت ۲۴ مرداد ۱۳۸۴، با عنوان «خشت اول»، آقای محسنی اژه‌ای را نیز گزینه‌ای نومیدکننده برای وزارت اطلاعات خواندم که با روح تحول و نوسازی و پویایی در این وزارتخانه بیگانه و در این زمینه ناکارآمد است. [۱] تمامی این نقدها از موضع کارشناسی صاحب‌نظر در حوزه فعالیتش بود، که تاکنون کسی در تخصص و حسن نیت او تردید نداشته، و با هدف جلوگیری از گسترش نابسامانی در نهادهای نظامی و دستگاه‌های امنیتی که ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی به‌شمار می‌روند.

۹- در زمینه دفاع چاپلوسانه نویسنده از سردار عبدالعلی نجفی، که تاکنون در رجاء نیوز سابقه نداشته، استناد می‌کنم به رئوس گزارش یکی از مقامات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که بیش از «دقیقه‌ای» با نجفی کار کرده و سال‌ها فعالیت او را زیر نظر داشته است. اصل این گزارش در اختیار سردار مرتضی رضایی، قائم‌مقام فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، است. اسناد مشابه و فراوان دیگر نیز موجود است که انتشار آن تاکنون به مصلحت نبوده. در مورد خارج کردن وسائل خانگی از نهاد ریاست جمهوری، که نویسنده آن را «مضحک» و «غیراخلاقی» و «شبیبه به اتهامات طنزگونه احزاب معاند علیه مسئولین» خوانده، نوار صوتی مکالمه سردار نجفی و برخی اسناد مستدل موجود است که در محکمه نظامی علیه نجفی مورد استناد قرار خواهد گرفت. نجفی در این نوار به تخلف

فوق اعتراف نموده.

هدف از این گونه اظهارات خفیف جلوه دادن مفاسد نجفی است. موارد گسترده‌تر و عظیم‌تر از این است. زمانی که پرونده شهر جدید صدرا گشوده شود، درخواهیم یافت که در این ماجرا ارقام چند صد میلیارد تومانی مبادله شده و عبدالعلی نجفی و علیرضا مسعودی دورکن اصلی این تاراج بزرگ بوده‌اند. در پرونده قاچاق ارز و کالا نیز چنین است.

### رئوس گزارش یکی از مقامات سپاه درباره تخلفات نجفی و کارگزارانش به مقامات ارشد نظامی و قضایی:

مولى الموحدين اميرالمؤمنين علي(ع):

«أَنْ أَعْظِمَ الْخِيَانَةَ خِيَانَةَ الْأُمَّةِ»

یعنی نفاق، دروغ‌گویی، تبعیض و به هیچ انگاری مردم  
«یاک و الاستنار بما الناس فیه اسره»

یعنی باندبازی، رانت‌خواری، رفیق‌بازی، توصیه، خویشاوندسالاری و آقازاده‌گرایی

از فرمایشات نایب الامام آیت‌الله العظمی خامنه‌ای برداشت می‌شود که:

۱. در سپاه تجمل‌گرایی و نفع‌طلبی نامطلوب و ممنوع است.
۲. وارد کردن سپاه در کشتکشیهای اقتصادی ممنوع است.
۳. ورود سپاه و فرماندهان به این امور لطمه به حیثیت سپاه است.
۴. مسؤولین سپاه همان خصائص و ویژگیهای انتساب به امام حسین(ع) را حفظ کنند.
۵. مسؤولین و فرماندهان از نظر بندگی و معلویت در راس باشند و الگو باشند.
۶. عامل اصلی پیروزی در دفاع مقدس معنویت بود و باید استمرار داشته باشد.
۷. تحریب، باندبازی، رفیق‌بازی، سردار‌بازی در سپاه ممنوع است.
۸. هدف و قصد و نیت باید خدا و معیار انتصابات شایستگی باشد.

کلام نورانی امام علی(ع) و امام خامنه‌ای عزیز و مظلوم در مطلع آورده شد تا برخی مسؤولین بخوانند - از اینکه اینگونه مملکت امام زمان(عج) را اداره می‌کنند شرم کنند. از اینکه از افراد متظاهر و چاپلوس حمایت می‌کنند و آلت دست رانت‌خواران واقع می‌شوند و به رفیق‌بازی و باندبازی و رفاه‌طلبی و دنیاپرستی روی می‌آورند خجالت بکشند. آیا اینها دینی هم دارند، آیا اینها به قبر و قیامت و حساب و کتاب اعتقاد دارند.

آیا اینها به این امانت خداوند یعنی جمهوری اسلامی و به امام زمان(عج) و نایب او خیانت نمی‌کنند. آیا این اعمال بنام دین و جمهوری اسلامی خیانت مطلق نیست. پس تفاوت این افراد با رضاخان و ساواکی‌ها و دربارهای شاه چیست؟ آیا انقلاب فقط جایجایی مهره‌هاست.

دروغ بر ایمان و صبر مردم و آه و صد آه از مظلومیت آنان و رهبر عزیزمان.

## بارهای از سوابق درخشان سردار!! عبدالعلی نجفی فرمانده سپاه انصار

۱. عدم اعتقاد و التزام عملی به ولایت فقیه. همانطور که عملکرد ایشان مغایر با فرامین ولی امر مسلمین است و نیز در زمان خدمت در لشکر فجر (نیروی زمینی سپاه) از فعالان وابسته به جریان چپ شیراز بوده است و از گردانندگان آشوبهای شیراز بر علیه آیت‌الله حائری و به نفع جریان چپ مقابل ایشان.

۲. نفاق مهمترین ویژگی نامبرده است. در مقابل معتقدان ولایت خود را ولایی جلوه دادن و در نزد جبهی‌ها انتقاد از ولایتی‌ها کردن. بدقولی، دروغ‌گویی، کتمان حقیقت، گزارشات خلاف واقع، جوسازی و شایعه پراکنی، افشای اسرار افراد دنیاجوئی از مهمترین ویژگیهای نامبرده هستند.

۳. تمایل و رابطه با جناح چپ شیراز در دوران فرماندهی سپاه منطقه فارس و بعد از آن، کما اینکه هیچ موضوع مقابل جناح چپ نداشته و بنا به گزارش برادران واحد اطلاعات منطقه ایشان گزارشهای واقعی بر علیه جناح چپ حذف می‌کرده است و با استاندار عضو شورای مرکزی حزب مشارکت رابطه صمیمی و رفت و آمد خانوادگی داشت است (انصاری لاری استاندار دوران خاتمی عضو شورای مرکزی مشارکت، اولین استاندار ابلاغ‌کننده بخشنامه علیه دفاتر نظارتی شورای نگهبان، اولین استاندار ملاقات‌کننده با نمایندگان متحصرن مجلس ششم، مخالف برگزاری انتخابات مجلس هفتم که انجام آن مورد تأیید حضرت آقا بود، حامی تشنجات دانشجویی، و برگزارکننده مجالس و جشن‌های مفسده‌انگیز و...)

۴. گرفتن زمین از استاندار مشارکتی فارس انصاری لاری در یکی از بهترین مناطق شیراز در حوالی خیابان ... که در دفترخانه ۵۷ شیراز واقع در خیابان حرّ طی سند شماره ۱۲۸۰۰۸ تاریخ ۸۳/۴/۳۰ که در آن زمان قریب ... میلیون تومان تفاوت قیمت داشته است.

۵. مسافرت تفریحی به آلمان در نوروز ۸۲ توسط همان استاندار مشارکتی و با هزینه بیت‌المال.

۶. تلاش در چندین مرحله برای ایجاد آشنی بین سردار رستگار (فرمانده اسبق منطقه بوشهر) و انصاری لاری که در آن زمان استاندار بوشهر بوده و مخالفت سردار رستگار به دلیل مواضع انصاری لاری علیه حجاب و مقدسات (این ... ش بعد از انتقال استاندار و سردار رستگار در زمان فرماندهی نجفی در فارس و استانداری انصاری در فارس صورت گرفته است)

۷. افتداری و انحصار قدرت مقدس سپاه در مسائل شخصی و خرید و فروش زمین و باندبازی به نحوی که بیشتر مراجعین دفتر ایشان مانکن، خوانین و دلالان زمین بوده‌اند.
۸. مصرف کردن اعتبار و حیثیت سپاه در خرید و فروش زمین به گونه‌ای که سپاه در انتظار عمومی به دلالی و شرخری و زمین‌خواری معروف شده است و بنگاهها به مشتریان خود می‌گویند می‌خواهی از زمینهای سردار نجفی بابت جور کنم.
۹. تشکیل باند جاسوسی در اطراف خود و طرد نیروهای صاحب‌نظر و متدین که در صدد بوده همین روند در انصار ادامه دهد.
۱۰. عدم اهتمام به وظایف سازمانی خود و رها کردن این وظایف و صرف وقت در منافع شخصی.
۱۱. برخورد زشت و کتیف با مخالفین و منتقدان خود و تخریب آنان همانطور که نسبت به حجت‌الاسلام و المدیح و حجت‌الاسلام و المسلمین مؤمن مسؤولین نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه منطقه فارس رفتار کرد.
۱۲. استفاده از افراد مسأله‌دار مانند سرهنگ علی‌رحم یوسفی (پیوست ۱) جهت تخریب حجت‌الاسلام و المسلمین مؤمن مسؤول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه منطقه فارس و بی‌تقوایی مطلق و رفتار کتیف با روحانیت بخاطر منافع شخصی که مسأله از طریق دادسرای نظامی فارس پیگیری و سرهنگ یوسفی به ۱۸ ماه زندان و ۷۰ ضربه شلاق محکوم و از سپاه اخراج شد، ولی نجفی در صدد برائت وی بود.
۱۳. انجام فعالیت‌های خلاف قانون و شرع و شایعه‌سازی توسط مسؤول واحد اطلاعات (ذبح‌الله عزیزپور یا ... ) و سوء استفاده از شبکه گسترده اطلاعات مقاومت در جهت اغراض شخصی و تخریب افراد.
۱۴. عدم شرکت در نماز جماعت و مراسم مذهبی و عدم اهمیت به شعائر اسلامی.
۱۵. عملکرد بسیار زشت و منفی در انتخابات مجلس هفتم و ایجاد اختلاف و شکاف بین نیروهای اصول‌گرا.
۱۶. تلاش جهت تبلیغ از سردار قالیباف در انتخابات نهم ریاست جمهوری و اعزام بسیجیان از سراسر استان فارس در استادبوم ورزشی در شیراز و تأمین کلیه هزینه‌ها از بیت‌المال و بعد خود را طرفدار احمدی‌نژاد جا زدن، البته در محافل خصوصی ایشان را تضعیف می‌کند.
۱۷. تضعیف نماینده ولی‌فقیه در استان فارس و تعارض همیشگی با نهادهای نظارتی.

۱۸. عدم تمکین به قانون و مقررات و سعی در صحنه‌سازی و پنهان کاری.
۱۹. عدم رعایت مقررات قانونی مانند مزایده و... در فروش اموال و املاک سیاه.
۲۰. حس ناسیونالیستی بسیار شدید و فاسادگرایی و ترجیح آن بر نایب‌سالیاری و انتصاب نیروهای هم‌شهری خود به مسئولیت که علاوه بر آنکه موفق نبوده‌اند آثار مخرب زیادی داشته‌اند.
۲۱. صدور گواهی‌های خلاف واقع مانند عضویت فعال بسیج، کفایت از آموزش، کارت عضویت بسیج، حکم مأموریت و... به افراد فاقد صلاحیت که سه نفر از آنان در اغتشاش ۱۶ آذر ۸۱ در شیراز دستگیر شدند.
۲۲. تبعیض شدید در واگذاری امکانات سازمانی به افراد و حمایت از افراد جابولوس مطیع خود.
۲۳. توبوتای واحد اطلاعات یا پلاک شخصی طی سال‌های ۸۱-۷۹ در اختیار خانم وی بوده که یک بار تصادف و یک بار هم موتور سوزانده و با هزینه سیاه تعمیر شده و نهایتاً به عنوان خودرو اسقاطی تحویل شده است.
۲۴. زمانی که نامبرده از لشکر به منطقه منتقل شد، یک توبوتای بدون نمره و فاقد سند عراقی که از طریق تهیه کرده بود داشت و یک منزل نیمه کاره در شهرک شهید باهنر ولی بعداً یک منزل هم در چهارراه زرگری از نظر خوب شیراز خرید و آن را به ۴۰۰ میلیون تومان در همان زمان فرماندهی در شیراز فروخت و سپس منزلی در فرهنگ شهر (منطقه مرفه‌نشین شیراز) به بیش از یک میلیارد تومان خرید.
۲۵. حمایت از افراد متخلف مانند سرهنگ ابراهیم عزیزی (که مسائل بسیاری دارد) در ارتکاب اعمال خلاف قانون در شیراز، ایجاد درگیری شدید در سه مرحله در شیرازی بین بسیج و نیروی انتظامی، روابط مشکوک، تصرف زمین‌های کشاورزان گوئیم که در پرونده تصرف زمینها، سرهنگ عزیزی ابتدا به یکسال زندان و با وساطت نجفی از طریق دادگاه قوه قضائیه به یک میلیون تومان کاهش یافت. (سرهنگ عزیزی برخلاف عدم صلاحیت اخلاقی، علمی و مدیریتی عملاً به عنوان آلت دست نجفی فرماندار شیراز است).
۲۶. دریافت آپارتمان متعدد از شرکت تعاونی مسکن بسیجیان در پروژه (دینکان بنام خود، همسر و فرزندانش).
۲۷. عضویت در هیأت مدیره، فعالیت و دریافت پاداش و حق جلسات از چندین شرکت خصوصی از جمله بگام رزم‌آوران، سلحشوران، فجرآفرینان نیریز، اینارگران، احرار فارس و فارس مبین، که بر اساس قوانین رسمی کشور عضویت کارمندان دولت و مخصوصاً مسئولین ممنوع است.

۲۸. حاجایی وجوه بیت‌المال در برداشت قبض نلفن شخصی خود و اشخاص خارج از سپاه به مبلغ کلان، پرداخت بول به برخی مطبوعات شیراز بطور مستمر و بذل و بخشش از بیت‌المال به برخی نهادها و سازمانها و اشخاص جهت تحکیم پایگاه و نفوذ شخصی خود.

۲۹. مأمور کردن پاسداران رسمی سپاه منطقه فارس به شرکتهای خصوصی جهت دست‌اندازی به منافع و اداره این شرکتها مانند آقای دیدماه و اوجی به بگام، آقای رحمانی و بامداد به شرکت اینارگران نی‌ریز که بعداً نامبردگان پس از سالها اجرای دستورات نجفی به دلیل اعتراضات گسترده بازنشسته شدند.

شرکت سنگ نی‌ریز با در اختیار داشتن بهترین و گسترده‌ترین معدن سنگ نی‌ریز و ۱۰ سنگ‌بری محل ناخت سردار نجفی است. با اعمال نفوذ وی افراد منتقد و آگاه از تعاونی اخراج شدند. پاسدار رحمانی قبل از مدیر شرکت مذکور دارای یک گاوداری بود که ورشکسته شده بود ولی ۶ ماه پس از مدبرعاملی بطور مستقل یک کار سنگ‌بری می‌خرد که نجفی هم در آن شریک است و از طریق دریافت پورسانت در دادن سنگ معدن از فرش عرش رسیده‌اند و مقداری هم به نجفی داده شده است (بر خلاف قوانین رسمی کشور تمامی اعضای هیأت مدیره شرکت مذکور مسؤولین دولتی هستند)

۳۰. فروش زمین در پروژه گل سرخ و دریافت بول از حدود ۱۸۰ نفر پاسدار و بسیجی و عدم حل مشکلات آن به دلیل مسائل و ساخت و باخت‌های پشت برده.

۳۱. سوءاستفاده از اختلاف بین دادگستری و شرکت تکوا در جبل الدراک (شمال شیراز) و تهدید آنها به این سند و در نتیجه دریافت ۳۵۰ قطعه ۱۰۰ متری به عنوان حق‌السکوت و فروش آنها به مردم برخلاف نظر شهردار بعداً شهرداری آن منطقه را به عنوان پارک گفتگوی نمذنها اعلام و در نتیجه به خریداران وعده امتیاز آبارتمایی دادند و بدینی‌های وسیعی نسبت به سپاه ایجاد شد.

۳۲. فروش زمینهای سپاه اقلید، سپاه بوئانات و سپاه ارسنجان و خرید ملک در چهارراه پارامونت و سوءاستفاده از این نقل و انتقالات.

۳۳. خرید ۱۰۰ هکتار زمینهای گوئیم (شمال شیراز) از خان فراری و ورود در دعوای بین خان و کشاورزان به سطح خان و بردن سیج در این زمین و زدن اردو و رزمایش برای تصرف و تیراندازی و درگیری با کشاورزان معتقد که

برونده آن در دادسرای نظامی شیرازی مطرح و فرمانده وقت سپاه شیراز سرهنگ عزیزی (فرماندار فعلی شیراز) به یکسال زندان و نهایتاً جریمه نقدی محکوم شد.

زمینهای مذکور با تحریک و معارض تراشی پشت پرده نجفی به ثمن بخش فروخته شد که نجفی هم در آن سهم بود. وجه این زمین در عملویه سرمایه‌گذاری و بعد از چند ماه حدود چند میلیارد تومان آورده داشت که درصدی از آن به بنیاد تعاون تهران داده شد و بقیه به ملک آقایان درآمد.

۳۴. تصرف زمینهای ترکان، تفکیک و فروش آن در جنوب شیراز که متعلق به سازمان آب بود و پس از اعتراض سازمان آب وقتی مقاومت آقای نجفی فایده نداشت وی با تحریک خریداران زمینهای مذکور به ایجاد بلوار پرداخت و با طرح آن در شورای تأمین مسؤولین را مجبور کرد که زمینهای شریف‌آباد را به جای آن بدهند و سپاه را به «شرخ» حساسی تبدیل کرد (سوءاستفاده از شورای تأمین مانند سوءاستفاده از شورای امنیت) و نهایتاً بخش عمده‌ای شریف‌آباد را ظاهراً با فردی بنام قاسم فرج‌پور معامله کردند ولی بعداً خودشان به دو برابر فروختند.

۳۵. خرید بخش اندکی زمین در منطقه سیاح دارنگون و تصرف غیر قانونی و تخریب منابع طبیعی اطراف آن حدود ۱۰۰ هکتار و فروش پشت پرده به نرخ‌های بالاتر از اعلام رسمی و در صدد بودند که ۵۰۰۰ هکتار دیگر را نیز تصرف کنند.

۳۶. تصرف زمین صدا و سیما در حسین‌آباد شهرک باهنر شیراز و فروش آن و نامشخص بودن مبلغ دریافتی.

۳۷. تصرف باغ جهان‌نما در چهارراه ادبیات شیراز که متعلق به آموزش و پرورش بوده و فروش آن به مبلغ نامشخص.

۳۸. استفاده از وجوه تعاونی مسکن کارکنان در پروژه‌های متعدد در دلال‌بازی و خرید و فروشهای شخصی.

۳۹. دریافت ۴۰۰ هکتار زمین با اعمال نفوذ نجفی در منابع طبیعی فارس و همکاری کاظم رضایی فرمانده سپاه آباد و فرماندار وقت اقلید در احمدآباد اقلید که بعداً به حدود ۲ میلیارد تومان فروخته شد (با شراکت آقای نجفی).

۴۰. همین آقای رضایی به عنوان عامل آقای نجفی در فروش زمینها و باغ شهرهای اطراف شیراز نقش فوق‌العاده‌ای دارد.

۴۱. ارتباط با افراد مسأله‌دار مانند حسین قشمی سنی مذهب و فهندز بهایی (احتمال داده می‌شود نجفی در جریان

بیگیری پرونده بهائیان شیراز که بدون هماهنگی اداره اطلاعات صورت می‌گرفت سوءاستفاده‌هایی از آنان کرده باشد).

۴۲. ادامه رابطه‌بازی و باندبازی شیراز در سپاه انصار و استفاده از رانت ارتباط با مسؤولین و ترساندن مخالفین خود

از آقای درزی نجف‌آبادی. هاشمی شاهرودی. ناطق نوری. حفاظت اطلاعات و... .

اخیراً گفته است که از آقای هاشمی شاهرودی و درزی نجف‌آبادی نامه می‌گیرم. پدرتان را در می‌آورم. همانطور که

رای بوسفی را توسط آقای درزی برگرداندم. باید تأسف بحال آقای درزی و آقای هاشمی خورد که بنام آنان خون شهدا

بایمال و مقدسات به تاراج می‌رود. چرا افراد رانت‌خوار بتوانند با امضاء یا توجیه این آقایان به اهداف نامشروع خود

برستند.

۴۳. نامبرده قبل از عضویت در تیروی مقاومت دارای زندگی فقیرانه‌ای بود و قبل از آن نیز در سپاه راننده‌ای بیش

نبود لیکن امروز پسران وی در شیراز به ساخت ساز مشغولند. دارای چندین خانه است. همه آنها خانه مستقل دارند و

با زمین‌خواران و برج‌سازان متخلف دارای ارتباط است. حتی شایع شده است که شرکت حمل و نقل هوایی بنام خانمش

در دبی ثبت شده است که طرف معامله شرکت الرئیسین رابط آمریکا در خلیج فارس است.

۴۴. ایجاد اختلاف بین رده‌های سپاه بخاطر زمین‌خواری. اختلاف بین لشکر و مقاومت در شیراز. اختلاف بین تیپ و

ناحیه در فسا و... .

۴۵. استفاده از مهر فاقد اعتبار کمیسیون پزشکی جهت استخدام برادرزاده‌اش در سپاه.

۴۶. بیگیری زمینهای شهرک صدرا که از طریق اوقاف به مجمع جهانی اهل‌بیت واگذار شده بود و نماینده مجمع

جهت تفکیک و فروش فردی بنام جعفر ابراهیم‌آبادی (جعفری) بوده از طریق بخش شایعات علیه نامبرده و تخریب و

تحت فشار گذاشتن وی و استفاده از برخی چهره‌های هیئت امنای مجمع در این راه و نهایتاً مشارکت با همان استاندار

مشارکتی (انصاری لاری) و دادن درصدی به آقای ابراهیم‌آبادی به عنوان حق‌السکوت و نهایتاً سهم قابل ملاحظه‌ای

بدست مجمع نیامد. علاوه بر آنکه حدود ۲۰۰ هکتار از زمین‌ها خارج از توافق و علاوه بر مقدار صورت جلسه از طریق

تشکیلات آقای نجفی به فروش رفته و میلیاردها تومان وجوه آن معلوم نیست کجا رفته است.

زمینهای واگذاری در صدرا به عنوان باغ شهر اکثراً مرتع دامدارانی بوده که صدها سال در آنجا حق و حقوقی داشته‌اند که حدود ۱۷ پرونده شکایت علیه نجفی و مجمع بخاطر تصرف غیرقانونی و تخریب مراتع در دادگاههای شیراز مطرح بوده که تعدادی از آنها را با تهدید و تطمیع خاتمه داده‌اند.

۴۷. در نگارستان مرودشت ۲۰۰۰ هکتار زمین خریداری شد. در پوشش خرید برای پاسداران که ۱۰۰۰ هکتار آن واگذار شد. ۹۰ هکتار مرغوب به سرهنگ ملک‌پور مسؤول اطلاعات و مجری دستورات نجفی داده شد و بقیه فروخته شد که برای سپاه منطقه در مشهد هتل خریداری شود که همه اینها برخلاف ضوابط صورت گرفته است.

۴۸. در مشهد زمینی به عنوان هتل آپارتمان سپاه منطقه خریداری و ساخته شد ولی بعداً به سردار ناصری از مدافعین نجفی در حفاظت اطلاعات ستاد مشترک به ثمن بخش فروخته شد که شایع شد خود نجفی هم شریک است. از پول فروش این آپارتمان در تهران آپارتمان خریداری شد آن هم با تبتانی با همین افراد به قیمت بسیار نازلی فروخته شد.

۴۹. علاوه بر زمینهای مجمع، مقدار زیادی زمین در شهرک صدراى شیراز جهت تعاونی مسکن بسیج دریافت و نحوه واگذاری آن و بولهای دریافتی معلوم نشد.

۵۰. نامبرده از طریق عوامل اطلاعاتی بسیج به تحریک صاحبان و کارگران کارخانه‌های سنگ‌بری خرمیید فارس علیه مؤسسه خیره توان‌بخشی حضرت ولی‌عصر(عج) (صاحب معدن خرمیید) پرداخت و آنها به تحصن در معدن و بستن راهها اقدام و نجفی این مطلب را به مسئولین به عنوان تهدید امنیتی مطرح و سعی داشت از طریق شورای تأمین و همان استان‌دار مشارکتی معدن سنگ خرمیید را همانند املاک ذکر شده از دست این مؤسسه خارج و به میلیاردها تومان ثروت بادآورده دیگر دست‌یابد که به دلیل قانونی بودن کار شرکت و حمایت برخی بزرگان موفق به این کارنشد.

۵۱. اخیراً کتابی در ۱۶۰۰ صفحه با عنوان زمین و انباشت ثروت در اکثر سایت‌ها منتشر شده که به افشای جریانات زمین‌خواری در شیراز پرداخته و بخشی از آن مربوط به فعالیت‌های نامبرده است.

#### منابع جهت اطلاعات بیشتر:

۱. سردار سلیمانی فرمانده لشکر کرمان (قبلاً ۱۹ فجر و ارشد استان)
۲. آقای فلاح‌زاده استاندار یزد (فرماندهی ارشد سابق سپاه استان فارس)
۳. حجت‌الاسلام و المسلمین مدیح مسؤول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه منطقه فارس.

۴. حجت‌الاسلام و المسلمین مصلحی سرپرست اوقاف.
۵. حجت‌الاسلام و المسلمین مؤمن مسؤول سابق نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه منطقه فارس.
۶. برادر پاسدار تاز شاغل در ستاد نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه.
۷. برادر پاسدار امیری شاغل در قسمت مبارزه با مواد مخدر استانداری فارس.
۸. برادر پاسدار جعفریان بازنشسته و سابقاً شاغل بنیاد تعاون فارس.
۹. برادر پاسدار علی‌اکبر محمدی شاغل در بسیج منطقه فارس.
۱۰. برادر پاسدار کوشکی جانشین بسیج منطقه فارس.
۱۱. برادر پاسدار حمیدی معاون هماهنگ‌کننده بسیج منطقه فارس.
۱۲. آقای عبدالله شهبازی که سابقاً در بحث زمین با اینها همکاری داشته است.
۱۳. مسؤول ارشد حفاظت اطلاعات سپاه استان فارس حاج میثم حمیدی‌زاده.
۱۴. آقای ابراهیم آبادی (جعفری) که در پروژه صدرا با ایشان درگیر بوده است.
۱۵. آقای منصور ناظمی شاغل در خودکفایی سپاه منطقه فارس.
۱۶. برادر پاسدار سید جمال حسینی شاغل در منطقه مقاومت بسیج فارس.
۱۷. برادر پاسدار حسین حسین‌پور شاغل در منطقه مقاومت بسیج فارس.

### بیوست ۱: سوابق علی‌رحم یوسفی یکی از عوامل سردار نجفی

۱. سوابق متعدد وی مبنی بر تهدید افراد، زورگویی، تفرقه‌افکنی و شایعه‌پراکنی پس از انقلاب که محل خدمت و محل زندگی وی اطلاع دارند.
۲. اخراج وی از سپاه توسط کمیسیون پاکسازی به علت:  
- اختلاس از دفتر روزنامه جمهوری اسلامی، سوءاستفاده از وجوه کمیته امداد و صندوق قرض‌الحسنه، سوءاستفاده از اموال توقیفی دادگاه، ۲۱۲ روز غیبت، جوسازی علیه مسئولین، خودزنی به عنوان ترور جهت اشتها، بخش شایعه شکنجه در سپاه و ایجاد درگیری و ضرب و شتم، که چهار سال بعد با دخالت یکی از بستگانش بدون هیچ دلیل موجه و با وجود احکام متعدد بر محکومیت وی به سپاه بازگشت داده می‌شود.
۳. بازداشت از تاریخ ۶۸۳/۲۸ لغایت ۶۸۴/۲۴ مدت ۲۴ روز به علت شرکت در درگیری محلی، ورود غیر مجاز و ایراد ضرب و جرح.
۴. تعرض به اموال توقیفی مردم و تصرف غیرقانونی اموال مانند: دوربین، چای، روغن، قند، پنکه، کولر و یخچال در سپاه نورآباد که پس از بازداشت از سوی دادسرای انقلاب طی حکم ۱۵/۱۳۲/۹/۱۱۲۱ مورخه ۶۴/۷/۲۵ به پرداخت غرامت محکوم شده است.
۵. خودزنی یا اسلحه کلت و تلفن به سپاه که وی را ترور کرده‌اند در سال ۶۱ که پس از بررسی اسلحه و پوکه و نحوه شلیک و لباس، خودزنی وی ثابت و همه مردم نورآباد از این امر مطلع هستند.
۶. شایعه‌سازی علیه فرمانده سپاه نورآباد در سال ۶۲ به دلیل اینکه تخلفات آقای یوسفی را پیگیری می‌کرده که پس از شکایت فرمانده سپاه نورآباد طی حکم شماره ۲۲/۹/۱۱۲ مورخه ۶۴/۷/۲۵ به دو ماه حبس محکوم شده است.
۷. تهدید مکرر افراد به اینکه در صورت عدم سازش با وی آنها را متهم به کلاهبرداری و رابطه نامشروع و زنا خواهد کرد.
۸. همکاران و آشنایان وی می‌گویند: وی پول درصدی و ربایی می‌دهد، مبتلا به نوعی سادیسیم خودنمایی و قدرت‌طلبی بوده، چاپلوس و زبان‌باز است و تقید به مسائل شرعی در وی مشاهده نشده است و اهل تقلب و نیرنگ است.

۹. بنابر اطلاعات واصله در محل کار خود که اخراج شده، اقدام به اخذ رشوه و منقود کردن پرونده و سوءاستفاده از موقعیت نموده است.
۱۰. نامبرده به اتهام موارد متعدد اشاعه کذب، جعل، استفاده از سند مجعول، تبانی با یک زن سابقه‌دار و معلوم‌الحال سنی مذهب در انتساب ناروا به مسؤول نمایندگی ولی فقیه در سپاه منطقه فارس در سالهای ۸۲-۸۱ جهت رسیدن به اغراض نامشروع، ایجاد بدبینی به سپاه در سال ۸۲ به مدت ۱۵ روز بازداشت و با وثیقه آزاد و پس از رسیدگی طی حکم قطعی شماره ۵۷۷ مورخه ۸۴/۸/۲۲ شعبه دوم دادگاه نظامی یک فارس به ۱۸ ماه زندان، ۷۰ ضربه شلاق، اعاده حیثیت از شاکی و جریمه نقدی محکوم شد.
۱۱. وی در مدت ۹ ماه تصدی خود در شرکت فارس مبین بنیاد تعاون بسیج بخاطر حمایت سردار نجفی فرمانده منطقه و سردار شفیق‌زاده مسؤول بنیاد تعاون بسیج از طریق تصرف و تفکیک زمینهای مسأله‌دار و منابع طبیعی توانست در کنار آن با بدنام کردن سپاه و بسیج به میلیاردها تومان سرمایه دست یابد - زمینهای گوئیم، شریف‌آباد، سیاخ دارنگون و جاهای دیگر از نمونه‌های زمین‌خواری وی می‌باشد.
۱۲. خانم فروزان کسایی سنی مذهب که ظاهری لایبالی دارد در اعترافات خود گفته یوسفی و دیگران وی را ابتدا تطمیع و حتی از قرض‌الحسنه بسیج به وی وام جهت همکاری و تبانی و شایعه‌سازی علیه روحانیت داده‌اند و بعداً که به علت ترس همکاری نمی‌کرده او را تهدید کرده‌اند دخترش را دزدیده و می‌کشند.
۱۳. فرماندهی سپاه منطقه فارس و مسؤول بنیاد تعاون بسیج مرکز و فرمانده نیروی مقاومت سرمست از پولهایی بادآورده، در مقابل همه جرائم و جنایات وی، او را حمایت کردند و حتی او به همراه خانواده تشویق به عمره نمودند.
۱۴. گفته می‌شود نامبرده با حمایت نجفی و نامه آقای درزی نجف‌آبادی از زندان آزاد و پرونده‌اش به دادسرای عمومی جهت فورمالتیه شدن ارسال شده است. (خداوند به اسلام رحم کند).

## پیوست ۲: پاره‌ای سوابق درخشان، سرهنگ ذبیح‌الله عزیزپور (ملک‌پور)

یکی از عوامل سردار عبدالعلی نجفی

۱. بازوی عبدالعلی نجفی (فرمانده سابق سپاه منطقه فارس) جهت اجرای مأموریت‌های مهم و سرکوب مخالفین.
۲. شایعه‌پراکنی بر علیه مخالفین معاملات آقای نجفی توسط اطلاعات بسیج در سراسر استان (نمونه آن شایعه‌پراکنی علیه حجت‌الاسلام و المسلمین مؤمن مسؤول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه منطقه که مخالف زمین‌خواری نجفی بود).
۳. وابستگی به جریان سید محمد ارستجانی (از باند مهدی هاشمی) و پخش اطلاعیه علیه جامعه مدرسین در سعادت‌آباد و ارسنجان فارس.
۴. تنظیم اطلاعات غلط در انتخابات ریاست جمهوری ششم و فریب مسؤولین.
۵. نقش فوق‌العاده در هدایت اغتشاشات و تحرکات علیه آیت‌الله حائری و حمایت از جناح چپ افراطی شیراز و پرتاب دمپایی به سمت آیت‌الله جنتی که جهت رفع اختلاف بین جناحها به شیراز آمده و در نماز جمعه شیراز در حال سخنرانی بودند.
۶. ورود غیر قانونی به عنوان عامل و عنصر اطلاعاتی به منازل افراد و عدم اهمیت به اموال توقیفی متهمین و استفاده متعدد از حکم بازرسی واحد.
۷. ارتباط با افراد مشکوک و متهمین، خارج از وظایف مأموریتی.
۸. زمینی که در آن منزل ساخته و همچنین ماشین سواری را از طریق زد و بند با برخی افراد قاچاقچی بدست آورده است.
۹. گرفتار ۹۰ هکتار از زمینهای مرغوب نگارستان که سپاه منطقه برای نیروهایش خریده است بخاطر خوش خدمتی به نجفی.
۱۰. جوسازی و مانع‌تراشی در انتصاب مسؤولین استان که با اینها عم نظر نبودند.

۱۰- به نظر می‌رسد، تمامی مطالب فوق «بهانه» است و آنچه انگیزه اصلی نویسنده جوان یادداشت علیه من در رجاء نیوز، و انتشار آن در وبگاه فوق، بوده تعلق خاطر وی به آقای روح‌الله حسینیان است؛ به‌ویژه که برخی دست‌اندرکاران این وبگاه در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به ریاست آقای حسینیان، اشتغال داشته‌اند و در چند سال اخیر این مرکز به سکوی پرش جوانانی از این نوع به مناصب حکومتی بدل شده است.

من در رساله خود اهانتی به آقای حسینیان نکرده‌ام و هیچ نوع خرده حساب و اختلاف شخصی با ایشان نداشته و ندارم. نویسنده در اشتباه است زمانی که تلویحاً می‌نویسد:

«اما مهم‌ترین اشکال شهبازی در این کتاب، تسویه حساب‌های شخصی و ورود بی‌مهابا [محابا] به حیطه اختصاصی افراد است... به هر شخصیتی که رسیده، با وارد کردن اتهامات عجیب به وی و خانواده‌اش، منتقدان خود را بهایی، دچار مشکلات اخلاقی و... خوانده است.»

من در کتاب خود «مشکلات اخلاقی» هیچ کس، حتی مهرزاد خرد، را ذکر نکرده‌ام جز یک مورد که کاملاً ضرورت داشت و آن خانم نیز «منتقد» من نبود. پیشنهاد می‌کنم این بخش با تأمل مطالعه مجدد شود زیرا متضمن مسائل مهمی است که صریح‌تر نمی‌توان ذکر کرد. در مورد یهودی‌تبار یا بهائی یا فراماسون خواندن اعضای خاندان‌هایی چون «قوام شیرازی»، «دهقان»، «قربان»، «امانت»، «خلیلی»، «نمازی» و غیره مطلب روشن است. اینان سران فرقه بهائی یا بنیانگذاران فراماسونری یا عوامل سرشناس استعمار انگلیس در جنوب ایران بوده‌اند. برای آشنایی با مستندات من می‌توان به رساله «زمین و انباشت ثروت»، بخش دوم، مراجعه کرد.

در مورد آقای حسینیان، که تنها مصداق مورد اشاره ایشان است، زیرا مصداق دیگری برای جملات فوق نمی‌یابم، توضیح زیر ضرور است:

همان‌گونه که ذکر شد، من با آقای حسینیان «تسویه حساب شخصی» نداشته و ندارم و در دیدارهایی که بعضاً در همایش‌ها میان من و وی رخ داده برخورد طرفین دوستانه و محترمانه بوده است. از حسن خلق و سلوک حسینیان در برخورد با ارباب رجوع و کارمندانش نیز فراوان شنیده‌ام.

در مورد آقای حسینیان سه مسئله برای من ابهام‌های جدی آفریده است: اول، انکار نقش سر شاپور ریپورتر، رئیس شبکه‌های اطلاعاتی بریتانیا در ایران، توسط ایشان و مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ دوم، صلاحیت علمی ایشان برای تصدی نهاد پژوهشی و اسنادی مهمی چون مرکز فوق؛ سوم، دفاع بی‌پروا و جنجالی وی از سعید امامی (اسلامی)، معاون پیشین امنیت

وزارت اطلاعات و متهم اصلی پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، و منتسب کردن توطئه قتل‌های زنجیره‌ای به تعارض جناح‌های سیاسی که به عاملی بسیار مؤثر در مبهم ماندن رازهای این پرونده و ایجاد آشفتگی در مواضع نیروهای انقلاب و استتار ماهیت این توطئه بدل شد.

اول: در زمینه نقش مؤثر سر شاپور ریپورتر در هدایت شبکه‌های مخفی بریتانیا در ایران دوره پهلوی اسناد فراوانی وجود دارد. با توجه به این اسناد، مواضع آقای حسینیان و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دال بر انکار نقش ریپورتر، عجیب جلوه می‌کند. برخی محققین در روزنامه کیهان، طی ۱۱ شماره، از ۲۲ فروردین [۱] تا ۴ اردیبهشت ۱۳۸۷، [۲] طی سلسله مقالاتی این موضع آقای حسینیان و مرکز اسناد انقلاب اسلامی را مورد نقد جدی قرار داده‌اند. درباره شاپور ریپورتر و پدرش، اردشیرجی، سال‌هاست که می‌نویسم و سند منتشر می‌کنم و لذا پرداختن مجدد به این مسئله را ضرور نمی‌دانم. علاقمندان می‌توانند به رساله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» در وبگاهم مراجعه کنند. [۳]

دوم: جایگاه و صلاحیت علمی آقای حسینیان، و افراد مشابه، برای تصدی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، و سایر نهادهای پژوهشی و اسنادی کشور، هماره، از سال‌ها پیش، مورد انتقاد جدی من بوده است. به پیروی از همین نگرش، در رساله «زمین و انباشت ثروت» درباره آقای حسینیان نوشتم:

«این آقای حسینیان در مرکز اسنادش به "تولید انبوه" کتاب‌های کم محتوا خیلی علاقه دارد. خودش هم یک کتاب قطور دارد درباره تشیع در ایران که روزی نقدش خواهم کرد. برای نشان دادن به مقاماتی خوب است که کتابخوان نیستند.» (ص ۹۵۱، زیرنویس عکس من با مرحوم علامه دوانی و آقای حسینیان)

این گونه انتصایات نشئت گرفته از پیوند با برخی محافل سیاسی بسته و کانون‌های قدرت، نه بر اساس شایستگی و تخصص، منجر به تنزل سطح علمی مراکز فوق و تبدیل آن‌ها به دیوانسالاری‌های نمایشی شده و می‌شود. نتیجه، صرفنظر از محدود کتب قابل اعتنا، انتشار کتاب‌های کم‌ارزش فراوانی است که پیامد آن ایجاد آشفتگی در تاریخنگاری معاصر و اشاعه کم توجهی به کتب تاریخی و اسناد مهم دوران پهلوی و از میان بردن روح پژوهش است. فقدان تخصص مدیران مراکز اسناد و پژوهش از نوع آقای حسینیان، که در کتاب بیست سال تکاپوی اسلامی شیعی در ایران ایشان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ۵۵۲ صفحه) به روشنی قابل رؤیت است، سبب بروز برخی مواضع و اشتباهات فاحش می‌شود که نویسندگان سلسله مقالات فوق در روزنامه کیهان به درستی به مواردی از آن توجه کرده‌اند:

«چنین مسامحه‌ای از مرکز فوق مسبوق به سابقه است از جمله چاپ کتابی

تحت عنوان *فرآیند تعامل سینمای ایران و حکومت پهلوی* تألیف آقای علی اصغر کشانی که تاریخ سینمای ایران را در حد نگاه و دیدگاه مورخان و سینماگران شاهنشاهی همچون جمال امید و فرخ غفاری و ابراهیم گلستان و... بررسی نموده بود و نقد و تحلیل آن در همین روزنامه به چاپ رسید و یا کتاب دیگری در بیان تاریخچه سازمان پرورش افکار رضاخانی تألیف بابک دریگی توسط همین مرکز منتشر شد و به جای آن که اهداف استعماری و نقش و مقاصد بنیانگذاران فراماسون سازمان پرورش افکار همچون احمد متین دفتری را آشکار سازد به برنامه های ترقی خواهانه و تجددگرایانه آن پرداخته و از تحلیل نقش های پنهان آن پرهیز کرده بود؛ در حالی که سازمان پرورش افکار از دیگر سازمان های ماسونی بود که در سال ۱۳۱۷ توسط فراماسون های مشهوری همچون احمد متین دفتری، اسماعیل مرآت و... در ادامه سیاست های استعماری کودتاچیان برای یکسان سازی افکار مردم در القاء تفکرات استعماری و ضد اسلامی تأسیس شد و تئوریزه کردن رژیم پهلوی و اهداف صهیونیستی اش در میان روشنفکران و مردم را در سرلوحه کار داشت.» [۱]

سوم: مواضع آقای حسینیان در مورد سعید امامی، مانند مواضع ایشان در مورد سیر شاپور ریپورتر، به طور جدی قابل تأمل و نقادی است.

آقای حسینیان در سخنرانی جنجالی سال ۱۳۷۸ خود در جمع طلاب مدرسه حقانی قم درباره سعید امامی، و اتهام جاسوسی موساد (سرویس اطلاعاتی اسرائیل)، مطروحه علیه وی از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح، چنین گفت:

«در مورد جاسوسی، گفتم آقای نیازی چه دلیلی شما برای جاسوسی دارید؟ ایشان فرمودند که آقای سعید اسلامی در سال ۵۶ و ۵۷ سال آخر دبیرستان و اول دانشگاه در آمریکا درس خواندند و در منزل دایی ایشان که وابسته نظامی ایران در آمریکا بوده. سؤال کردم، غیر از این چه دلیل دیگری دارید؟ باز فرمودند که تحلیل سیاسی قطعی ما این است که جاسوس بوده است. گفتم شما قاضی هستید، حق ندارید تحلیل سیاسی بکنید. تحلیل سیاسی را باید به سیاسی ها واگذار بکنید. دلیل قضایی شما چیست؟ بعد شروع کردم به اشکال کردن. گفتم ببینید آقای نیازی، سال ۵۶ و ۵۷ تا بهمن ۵۷ آمریکا چهل هزار مستشار نظامی [!؟] در ارتش و ساواک ما داشت و آیا عاقلانه است که آمریکا با چهل هزار مستشار که همه شان یک مملکت در دستشان بوده، بیاید یک جوان ۱۹ ساله ای که آن هم در آمریکا مشغول به تحصیل است، جاسوس بکند؟ گفت به هر حال این تحلیل ما است.

گفتم این حرف‌ها را ننزید. آبروی کسی که خدمت به جمهوری اسلامی را کرده می‌برید و بعداً می‌گویید تحلیل ما این است. بعداً جواب خدا را چه می‌دهید؟ گفتم دلیل دیگری دارید؟ گفت در این رابطه تحلیل ما این است. حتی من خیال کردم آقای نیازی همه ادله خودش را نگفته. سؤال کردم آقای نیازی به هر حال من هم قاضی بودم در این کشور ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها هم بنده رسیدگی کردم. [!؟] هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا بکند به اندازه من امنیتی‌ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده. [!؟] جاسوس دو تا دلیل دارد. یکی سر پل هست که دارد و یکی هم ابزار جاسوسی. سر پل به این معنا که بنده یا کسی که جاسوس است باید اطلاعات را از اینجا بگیرد و به شخص ثالثی منتقل بکند که او به مرکز جاسوسی خودش مخابره کند. گفتم آیا سرپلی گرفتید؟ گفتند نه. گفتم آیا شناسایی کردید که هنوز دستگیر نکردید؟ گفتند نه. گفتم آیا ابزار و ادواتی گرفتید؟ گفتند نه. گفتم آخر پس چه طوری می‌آیید چنین ادعایی می‌کنید؟ من خیال کردم که آقای نیازی واقعا همه اطلاعات را نمی‌خواهد به من بگوید. خدمت آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این ملاقات رسیدم و همین تحلیل خودم را ارائه دادم. آقای هاشمی فرمودند که نه. همین جمله را هم گفتم، گفتم من خیال کردم که شاید آقای نیازی نخواسته همه ادله جاسوسی را به من بگوید، گفتند نه اتفاقاً خدمت مقام معظم رهبری هم که بودیم، وقتی سران سه قوه تشکیل جلسه دادند آقای نیازی ادله جاسوسی‌اش را همین‌ها مطرح کردند [!؟] و من ایراد گرفتم و گفتم آقای نیازی این‌ها دلیل بر جاسوسی نیست و آقای نیازی هم تا پایان نتوانستند پاسخ بدهند و آخر هم مقام معظم رهبری فرمودند که آقای نیازی بالاخره شبهه آقای هاشمی جواب داده نشد. این عین عبارتی بود که آقای هاشمی طرح کردند. [۱]

در این بررسی از مواردی که زیر آن‌ها خط کشیده‌ام می‌گذرم و نادرستی یا نارسایی این موارد را به بحثی دیگر موکول می‌کنم. نه آمریکا در ایران «چهل هزار مستشار نظامی» داشت، نه سعید امامی در زمان انقلاب ۱۹ ساله بود، نه اقدامات سعید امامی «خدمت به جمهوری اسلامی» بود، نه تمامی ادله آقای نیازی این بود، نه تعریف جاسوسی به این سادگی است، نه «جاسوس» و «نفوذی» یکی است، نه «مستشار بلوند آمریکایی» می‌تواند به «نفوذی تسبیح به دست» در جمهوری اسلامی بدل شود، و نه تمامی مطالبی که به رهبری گزارش شد این بود. این‌گونه تحلیل‌ها ساده کردن مسئله است. آقای حسینیان سپس توطئه قتل‌های زنجیره‌ای را، که نه تنها من بلکه آقای حسین شریعتمداری نیز آن را ماجرای بی‌ارتباط با جناح‌های سیاسی و ناشی از نفوذ عوامل

سرویس‌های بیگانه می‌داند، به تعارض میان جناح‌های سیاسی کشور منسوب کرد و از این طریق جنجالی بزرگ به پا نمود. (حسین شریعتمداری در سخنرانی ۲۷ فروردین ۱۳۸۷ خود در مورد قتل‌های زنجیره‌ای گفت: «ما در کیهان در تحقیقاتی که داشته‌ایم به این نتیجه رسیدیم که شواهدی وجود دارد که این قتل‌ها کار جناح خاصی نبوده و سرویس‌های خارجی در آن دست داشته‌اند. شریعتمداری افزود: البته این که چطور اجرا کردند بحث طولانی می‌طلبد اما سر بسته آن که عوامل نفوذی که کارشان را به خوبی بلد بودند و خود را به خوبی هم‌رنگ محیط کرده بودند آن را هدایت کردند. وی اضافه کرد: البته ما نمونه این نفوذی‌ها را قبلاً هم داشته‌ایم مثل ناخدا افضلی که فرمانده نیروی دریایی ایران در زمان جنگ بود و در عین حال عضو شاخه نظامی حزب توده بود و اطلاعات مهمی را به بیگانگان می‌داد.» [۱])

بدینسان، حسینیان آشفته‌گی عجیبی آفرید که آشفته‌گی‌های پدیدآمده از سوی کسانی چون علیرضا نوری‌زاده و اکبر گنجی و عمادالدین باقی را تکمیل می‌کرد. در هیاهویی که حسینیان از یکسو و گنجی و نوری‌زاده و باقی از سوی دیگر آفریدند اصل ماجرا به کلی گم شد و سرانجام معلوم نشد سعید امامی که بود و چه کرد؟

من سال‌ها درباره سعید امامی و پیشینه خانوادگی او سکوت کردم تا خود را آلوده جنجال‌های ناشی از پرونده شوم قتل‌های زنجیره‌ای نکنم. ولی از همان زمان با حیرت و تأسف جنجال‌آفرینی‌های آقای حسینیان از یکسو و ژورنالیست‌های سطحی چون اکبر گنجی و علیرضا نوری‌زاده از سوی دیگر را دنبال و تحلیل می‌کردم.

به یقین، اطلاع من از پیشینه فردی و خانوادگی سعید امامی بسیار بیش از آقای حسینیان است. تصویر کمال اعتماد، دایی سعید امامی که منشی پدرم بود، در رساله «زمین و انباشت ثروت» درج شده و در رساله فوق درباره نقش عموی ناتنی سعید امامی، سرهنگ ژاندارمری عباس پاکروان، فرمانده دسته ژاندارمری اعزامی به کوهمره، در سرکوب عشایر سُرخ‌خ و شکنجه آنان، در جریان قیام سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ پدرم، سخن گفته‌ام. سرهنگ پاکروان همان کسی است که پدرم در زمان شروع قیام خود در نامه به ساواک فارس عملکرد او در کوهمره را چنین توصیف کرد:

«حاصل دسترنجم فعلاً مورد چپاول و غارت مأمورین ژاندارم است. پاکروان‌ها که از کیسه خالی این مملکت و این ملت حقوق می‌گیرند که حافظ مال مردم باشند اینک خود غارتگر و دزد بیرون می‌آیند... روز به روز با این رفتار مأمورین ژاندارم بر ناراضی‌های مملکت افزوده می‌شود. آیا فلان عشایر بدبخت چه گناه

دارد که مأمورین ژاندارم آنان را شکنجه و عملیات غیرانسانی با آنها عمل شود. آیا فلان شبان عشایر که آقایان ژاندارمها برایشان پاپوش می‌سازند و بین عائله با آب گرم آنان را تنقیه می‌نمایند، معلوم است اگر دستش برسد چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. آیا خبر دارید مأمورین ژاندارم و چند نفر دلالت آن‌ها وقتی به احشامی می‌رسند چه می‌کنند؟ آری بدانید که در هر احشام هر نفر ژاندارم اقلاباً بیست رأس گوسفند مردم را ذبح می‌نماید و هزاران اخاذی دیگر.» (ایل ناشناخته، صص ۳۲۶-۳۲۷)

این نامه همان فردی است خطاب به سازمان امنیت حکومت پهلوی در اوج اقتدار آن (پائیز ۱۳۴۱) که در وبگاه رجاء نیوز با عنوان «خان قلدر» از او یاد شده! این تعبیری غیراخلاقی و زننده است که حتی دشمنان من در نامه‌های هتاکانه خود به کار نبرده بودند. گفتنی‌ها را در رساله «زمین و انباشت ثروت» گفته‌ام. آن زمان نویسنده جوان مقاله رجاء نیوز چه می‌کردند و پدرشان چه اشتغالی داشتند؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اینجانب حبیب‌الله شهبازی باجمله طوایف کوه مره سرخی  
ده‌هزار نفرشان فعال مسلح و آماده ایستاده‌اند برای یاری  
جانبون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیه‌الله خمینی  
مت بر کاتهم از هیچ‌گونه خدمت و پشتیبانی و جان‌بازی دریغ  
خواهم داشت و تا آخرین قطره خون خود را برای آبیاری  
بخت اسلام و احکام قرآن خواهم ریخت .  
جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم

این متاعی است که هر بی‌سروپائی دارد  
وی اسلام و روحانین و آیه‌الله خمینی - حبیب‌الله شهبازی

نم در پرونده آیت‌الله خمینی، گمان می‌شود.

اعلامیه پدرم در حمایت از  
امام خمینی (فروردین ۱۳۴۲)  
این نسخه از اعلامیه را نخستین  
بار آقای باقری، معاون پارلمانی  
وزارت اطلاعات، در پرونده امام  
یافت و در اختیارم نهاد.  
با سپاس از او



تصویر پدرم در زمان تیرباران. در اعلامیه پیشین صادق بود و با لبخند مرگ را پذیرا شد.

سحرگاه ۱۳ مهر ۱۳۴۳

عکس از مرحوم صمد دوستدار، سرپرست وقت روزنامه کیهان در فارس

در زمان نگارش آن نامه به ساواک، پدرم نمی‌دانست که منشی مورد اعتمادش، کمال اعتماد، خویشاوند نزدیک سرهنگ ژاندارمری عباس پاکروان، تخریب‌گر اموالش و شکنجه‌گر مردم کوهمره و سُرخ‌ی، است. من نیز تا مدتی پس از مرگ مشکوک سعید امامی از این راز، و از نسبت خویشاوندی سعید با کمال اعتماد و سرهنگ پاکروان، مطلع نبودم.

من، چون بسیاری دیگر از علاقمندان به انقلاب، سعید امامی را «نفوذی» نمی‌دانستم. او را فردی افراطی می‌دانستم که به دلیل تندروی پدیده قتل‌های زنجیره‌ای را آفریده است. زمانی که پس از دستگیری سعید امامی مسئله انحراف جنسی او شایع شد، و کار بدان جا رسید که «هاشم»، معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات، اتاق معاونت امنیت را آب کشید، با ناراحتی بسیار به دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی رفتم و به آقای علی ربیعی (عباد)، رئیس وقت دبیرخانه شورا، گفتم: شما را به عنوان فردی متدین و باتقوا می‌شناسم؛ و او را قسم دادم که در مسئله انحراف اخلاقی سعید امامی حقیقت را بگوید. کمی فکر کرد و سپس گفت: صحت دارد. با پرخاش پرسیدم: به چه دلیل؟ گفت: «علاوه بر گواهی پزشکی قانونی، که جسد را معاینه و مسئله را تأیید کرده، یونسی، وزیر اطلاعات، سه تن از معاونین و مدیران ارشد خود را برای معاینه جسد فرستاده [بشیر، صابر و یکی دیگر را ذکر کرد که نامش را فراموش کرده‌ام] که یکی‌شان نماینده دبیرخانه شورای امنیت ملی نیز بود.» منظورش بشیر بود که دوست صمیمی و همسایه عباد است. عباد افزود: «این سه نفر جسد را معاینه کرده و کتباً انحراف سعید را تأیید کرده‌اند.» مدتی گذشت. همه جا شایع شد که متهمین قتل‌های زنجیره‌ای زیر شکنجه اعتراف کرده‌اند و حرف‌های پیشین همه تهمت بوده است. ورق برگشت. مطبوعات «راست» و «چپ» (از سیاست روز مؤتلفه تا روزنامه‌های حزب مشارکت و علیرضا نوری‌زاده و سایر مخالفان انقلاب و نشریات و سایت‌های خارجی) همه به دفاع از سعید امامی و «مظلومیت» او برخاستند. باز با ناراحتی به دفتر عباد رفتم. کمی پس از ورود من، سردار حاج مرتضی رضایی، فرمانده کل پیشین و قائم‌مقام کنونی فرماندهی کل سپاه و فرمانده وقت سازمان حفاظت اطلاعات سپاه، وارد شد و نشست. از چهره عباد معلوم بود که مایل نیست در برابر حاج مرتضی رضایی از پرونده قتل‌ها سخن بگویم. ولی من، به دلیل عصبانیت، سخن گفتم. پرسیدم: ماجرا چیست؟ چرا ورق برگشت؟ گفت: متهمین را شکنجه داده‌اند و اقرار اجباری گرفته‌اند و سعید انحراف جنسی نداشته است. گفتم: مگر شما قبلاً نگفتید سعید منحرف بود؟ عصبانی شد و گفت: «من و آقای خاتمی به بازجوها اعتماد کردیم و هر چه آن‌ها گفتند پذیرفتیم.» گفتم: «آقا عباد ببینید. من آلت دست نیستم که هر

چه بگویند بپذیریم و تکرار کنیم. آن دفعه که درباره انحراف سعید پرسیدیم به من نگفتید که او منحرف بود چون بازجوها این را می‌گویند و ما حرف بازجوها را قبول داریم. شما گفتید علاوه بر گواهی پزشکی قانونی دال بر انحراف مزمن سعید از دوران نوجوانی، سه نماینده مورد وثوق شما و آقای یونسی جسد را معاینه کرده و کتباً این مسئله را تأیید کرده اند.» با ناراحتی از عباد و حاج مرتضی رضایی جدا شدم. برخورد تند من به عباد منجر شد به پایان دوستی دیرین و قطع رابطه با او، که تاکنون ادامه دارد، و تماس‌های بعدی حاج مرتضی رضایی با من و ملاقات‌های مفصل با ایشان و سخنرانی من برای مسئولین رده بالای حفاظت اطلاعات سپاه سراسر کشور که از ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر طول کشید و طی آن یک بشقاب پر سیگار کشیدم! موضوع این سخنرانی، برای مسئولین درجه اول اطلاعاتی سپاه، بازبینی تاریخ معاصر ایران از زاویه اطلاعاتی بود. متن این سخنرانی در اسناد حفاظت اطلاعات سپاه موجود است.

تناقض‌های بیان شده درباره سعید امامی و پیشینه او منجر به کاوش جدی من شد. به نتایجی حیرت‌انگیز رسیدم. سعید امامی در زمان انقلاب، برخلاف گفته آقای حسینیان ۱۹ ساله نبود، بیست و دو ساله بود. پدر معنوی و مربی خانواده‌اش شیخ مهدی صدرزاده چهارمی است که ابتدا روحانی بود و عضو حزب برادران و از اطرافیان مرحوم آیت‌الله حاج سید نورالدین شیرازی. او به کمک آیت‌الله سید نورالدین شیرازی نماینده مجلس شد ولی اندکی بعد لباس روحانیت را کنار نهاد. صدرزاده در دوران‌های متمادی، در تمامی ادواری که سردار فاخر حکمت ریاست مجلس را به دست داشت، نایب‌رئیس مجلس بود. صدرزاده از بنیانگذاران و گردانندگان شبکه‌های فراماسونری در جنوب ایران است و در کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، نوشته اسماعیل رائین، نیز نام او به عنوان عضو «لژ مهر» درج شده. مادر سعید امامی از خانواده اعتماد و خواهرزاده مهدی صدرزاده است. بسیاری از اعضای خانواده اعتماد عضو فرقه بهائی هستند و با خانواده روحانی (اهل سروستان، معروف به بهائی‌گری) پیوند سببی دارند. (برای مثال، آقای فرهاد اعتماد شوهر خانم گلی روحانی بود).

همان‌گونه که گفتم، سرهنگ ژاندارمری عباس پاکروان عموی ناتنی سعید امامی و پسرعموی پدر سعید بود. به عبارت دیگر، مادر بزرگ پدری سعید ابتدا همسر پدر عباس پاکروان بود و پس از مرگ او با پدر بزرگ سعید، که پسرعموی شوهر سابقش بود، ازدواج کرد. عباس پاکروان از شوهر اول و علی‌اکبر امامی، پدر سعید، از شوهر دوم او بودند. اولی نام خانوادگی «پاکروان» را برگزید و دومی «امامی» که ربطی به خانواده معروف امامی، از تبار امام جمعه آباءه، ندارد. خانواده پاکروان نیز به بهائی‌گری و عدم تقید به موازین اخلاقی شهره‌اند.

مهدی صدرزاده جهرمی  
دایی مادر سعید امامی و مربی معنوی خاندان  
فوق، از بنیانگذاران فراماسونری در جنوب ایران



سعید امامی (اسلامی)

پدر سعید، در اوج فعالیت‌های سرویس اطلاعاتی اسرائیل (موساد) در کردستان و ایجاد پایگاه‌ها و شبکه‌های مخفی اسرائیل در این منطقه، به رهبری یعقوب نیمرودی، مدیرکل آموزش و پرورش کردستان بود و در همین زمان به بهانه معالجه به اسرائیل سفر کرد. در آن زمان، عوامل مورد اعتماد موساد را در مناصبی چون مدیرکلی آموزش و پرورش کردستان می‌گماردند. ارتشبد فردوست در خاطراتش فعالیت گسترده نیمرودی و موساد در کردستان را شرح داده است. یعقوب نیمرودی قاچاقچی بزرگ اشیاء عتیقه و آثار باستانی ایران و دلال بزرگ اسلحه و دوست سیر شاپور ریپورتر بود. او مالک خبرگزاری و روزنامه معاریو (اسرائیل) و پدر اوفر نیمرودی، سردبیر این روزنامه، است که حتی در اسرائیل نیز به عنوان «تبهکار» شهرت گسترده دارد. نیمرودی‌ها، پدر و پسر، با گوزینسکی و مافیای یهودی روسیه پیوند نزدیک دارند.

سعید امامی در سال ۱۳۵۵ برای تحصیل به آمریکا رفت. در آن زمان یکی از دایی‌های او، به نام سرهنگ سلطان محمد اعتماد، وابسته نظامی حکومت پهلوی در واشنگتن بود. سعید زیر نظر او زندگی و تحصیل در آمریکا را آغاز کرد و برای تحصیل در یکی از رشته‌های مهندسی به دانشگاه شهر استیل واتر در ایالت اوکلاهما رفت. او در استیل واتر عضو کنفدراسیون «سیس» (CIS) شد. این در زمانی است که «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» به دلیل اختلافات ایدئولوژیک متلاشی شده و هر گروه و حزب سیاسی سازمان دانشجویی خاص خود را پدید آورده بود. بیش‌ترین گروه‌های ایدئولوژیک دانشجویی می‌کوشیدند نام «کنفدراسیون» را حفظ کنند. «سیس» دارای گرایش‌های مائوئیستی بود و تشکل دانشجویی سازمان انقلابی توده (هودار چین) به‌شمار می‌رفت. فضای سیاسی آن روز به گونه‌ای بود که امکان نداشت کسی بدون تعلق ایدئولوژیک به یک گروه یا جریان سیاسی عضو سازمان دانشجویی وابسته به آن شود. دانشجویان مسلمان عضو «انجمن اسلامی» بودند، هواداران حزب توده عضو «ادیسی» (سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران)، هواداران «اتحادیه کمونیست‌ها» عضو کنفدراسیون دانشجویی معروف به «احیا»، هواداران سازمان انقلابی (حزب رنجبران بعدی) عضو «سیس» و غیره. بنابراین، سعید امامی در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۶ قطعاً، در ظاهر، مائوئیست و هوادار سازمان انقلابی توده بود. بعدها، آقای سعید حجاریان اعلام کرد وی سعید امامی را برای عضویت در وزارت اطلاعات گزینش کرده و مطلع بوده که سابقه عضویت در «کنفدراسیون» دارد؛ ولی چون در کنفدراسیون همه نوع دانشجو، از جمله مذهبی‌ها، نیز فعالیت می‌کردند به این امر اهمیت نداده است. این سخن آقای حجاریان کذب محض است. سعید امامی در دوران پس از تلاشی و تجزیه «کنفدراسیون» به

فعالیت در «سیس» (کنفدراسیون دانشجویی وابسته به سازمان مائوئیستی انقلابی توده) پرداخت و امکان نداشت به گرایش‌های مائوئیستی تظاهر نکند. در این زمان، دانشجویان مسلمان در چارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا فعالیت گسترده داشتند. فعالیت سعید امامی در میان مائوئیست‌های شهر استیل واتر مأموریت نفوذی از سوی اف. بی. آی. بود. در درون آمریکا «سیا» حق فعالیت ندارد و اف. بی. آی. در کلیه شکل‌های صنفی، از جمله دانشجویی، و قومی و غیره دارای مأموران نفوذی از جنس خود آنان است. این مأموران پس از خروج از آمریکا و بازگشت به موطن‌شان به «سیا» وصل می‌شوند. امروزه می‌دانیم که حفیظ الله امین، رئیس‌جمهور حکومت کمونیستی افغانستان، در دوران تحصیل در دانشگاه کلمبیا (نیویورک) وضعی مشابه با سعید امامی داشت و مدتی پس از بازگشت به کشورش با حمایت سیا در افغانستان به قدرت رسید.

بعدها، زمانی که فیلم اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره‌ای آماده پخش از سیما بود، همان فیلمی که هیچگاه پخش نشد، عباد در دفتر خود در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی نشانم داد. با استهزا گفت: «بین با شکنجه چه مزخرفاتی به دهان متهمان گذاشته‌اند. فهیمه درّی، همسر سعید امامی، اعتراف کرده که در آمریکا مأمور نفوذی اف. بی. آی. در میان دانشجویان ایرانی بوده در حالی که باید می‌گفت مأمور نفوذی سیا بوده است.» من، پس از دیدن اظهارات فهیمه درّی، برای عباد همین مسئله را، غیرقانونی بودن فعالیت سیا در درون آمریکا که رسوایی واترگیت و سقوط دولت نیکسون را سبب شد، شرح دادم و گفتم: «تفاقی این نکته دلیل بر صحت اعترافات فهیمه درّی است زیرا یقین دارم هیچ یک از بازجویان این مسئله ظریف را نمی‌دانند تا به این خانم القاء کنند. اگر القاء بود باید طبق گفته شما فهیمه درّی خود را "نفوذی سیا" در میان دانشجویان ایرانی می‌خواند.» عباد از این پاسخ من شوکه شد.

در آن زمان، منصور رفیع‌زاده سرپرستی ساواک را در آمریکا به دست داشت. رفیع‌زاده از پیروان دکتر مظفر بقایی کرمانی است که با توصیه بقایی به دوست صمیمی‌اش، سرلشکر حسن پاکروان (رئیس وقت ساواک)، به آمریکا اعزام شد و در دانشگاه هاروارد همکاری با «سیا» را، در مسائل مربوط به ایران، آغاز کرد. بقایی همان شخصیت مرموز و متنفذ سال‌های جنبش ملی شدن صنعت نفت است که امروزه دکتر سید محمود کاشانی، به کمک آقای حسینیان، برای تطهیر او می‌کوشند.

رفیع‌زاده (وابسته امنیتی و اطلاعاتی سفارت ایران) با سلطان محمد اعتماد (دایی سعید امامی و وابسته نظامی سفارت ایران) رابطه نزدیک داشت. به دلیل این رابطه، در اوائل سال ۱۳۵۷، که امواج انقلاب اسلامی در ایران اوج گرفته و پیروزی نهضت امام

خمینی برای تمامی ناظران سیاسی مسلم بود، سعید امامی از کنفدراسیون مائوئیستی «سیس» کناره گرفت و عضو انجمن اسلامی ایالت اوکلاهما شد و به سرعت خود را به عنوان عنصری فعال شناسانید. در این زمان سرویس‌های اطلاعاتی می‌کوشیدند عوامل نفوذی خود را به درون انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا و اروپا و سایر نقاط خارج از ایران نفوذ دهند تا پس از بازگشت به ایران در مقامات عالی جای گیرند. چنین نیز شد. علاوه بر سعید امامی، تعدادی نه چندان اندک از این‌گونه عوامل نفوذی وارد انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور، به‌ویژه در آمریکا، شدند. اینان پس از بازگشت به ایران در مناصب حساس جای گرفتند و برخی‌شان در سال‌های پسین به مقامات عالی رسیدند. سعید امامی و سیروس ناصری نمونه‌هایی از این «تازه انقلابیون» و «نومسلمانان» سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در آمریکا هستند. با بررسی دقیق پیشینه برخی «مقامات» کنونی دارای سابقه تحصیل در آمریکا در زمان انقلاب می‌توان شبکه گسترده‌ای از این افراد را شناخت. اسفندانه باید بیفزاییم که هیچ‌کس به این مسئله مهم و حیاتی برای تداوم انقلاب و موجودیت نظام جمهوری اسلامی توجه نمی‌کند.

دوستان آن دوران سعید امامی از رفتار عجیب او می‌گویند و طرح‌های افراطی که برای جلب توجه دانشجویان مسلمان عنوان می‌کرد: گاه نقشه به گروگان گرفتن سفیر اسرائیل را مطرح می‌کرد و گاه صندوق عقب اتومبیل خود را مملو از اسلحه می‌نمود به نحوی که دوستانش ببینند. بعدها، با تلاش سعید امامی خاطرات منصور رفیع‌زاده، با نام شاهد، به فارسی ترجمه و در ایران منتشر شد. این کتاب سراسر لاف و دروغ است و ارزش ترجمه و انتشار در ایران را نداشت. ترجمه و انتشار این کتاب قرینه‌ای است بر علاقه شخصی سعید امامی به منصور رفیع‌زاده.

با چنین پیشینه‌ای، پس از پیروزی انقلاب، سعید امامی همکاری خود را در آمریکا با واحد اطلاعات نخست‌وزیری (اداره کل هشتم سابق ساواک، ویژه فعالیت‌های ضد جاسوسی علیه بلوک شرق و اتحاد شوروی سابق)، که توسط خسرو قنبری تهرانی و سعید حجاریان اداره می‌شد، آغاز کرد و سرانجام، توسط سعید حجاریان، به عضویت وزارت اطلاعات درآمد. سعید امامی کار خود را به عنوان کارشناس و تحلیل‌گر مسائل بین‌المللی آغاز نمود، به تدریج با حمایت فلاحیان برکشیده شد و سرانجام به مدت هشت سال معاونت امنیت این وزارتخانه را به دست گرفت.

در این دوران، نام سعید امامی با حوادثی مشکوک پیوند خورد که من از همان زمان وقوع، بی‌آن‌که بدانم عامل آن‌چه کسانی بودند، بر اساس تحلیل، به ضرس قاطع این اقدامات را به سرویس اطلاعاتی اسرائیل منتسب می‌کردم. قتل شاپور بختیار، قتل

عبدالرحمن قاسملو، کشتار رستوران میکونوس، قتل کشیشان مسیحی در شیراز، قتل برخی شخصیت‌های اهل سنت و غیره و غیره. قتل بختیار، در زیر حفاظت دقیق پلیس امنیتی فرانسه و در حالی که پسر بختیار افسر بلندپایه پلیس امنیتی فرانسه بود، بدون تسهیلات سرویس اطلاعاتی اسرائیل امکان نداشت. قاسملو در زمانی به قتل رسید که تز مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران را ترک کرده و به دنبال راه‌کارهای مسالمت‌آمیز و مذاکره با مقامات ایران بود و در جریان یکی از این مذاکرات، به همراه نظامی ایرانی طرف مذاکره، ترور شد. او به قتل رسید و سردار ایرانی از ناحیه سر و دهان به شدت مجروح شد. خود من، اندکی پیش از این حادثه، از رادیوی گروه رجوی سیل فحاشی‌ها علیه قاسملو را می‌شنیدم.

این قتل برای ایران چه سودی می‌توانست داشته باشد؟ به سود منافقین بود یا ایران؟ آیا سیاست درست از سوی جمهوری اسلامی، تقویت قاسملو در مقابل تروریسم منافقین و تلاش برای منزوی کردن فرقه رجوی نبود؟ جلسه رستوران میکونوس نیز برای تشکیل جبهه‌ای از گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی با مشی مبارزه مسالمت‌آمیز و نفی مشی تروریستی منافقین تشکیل شد. فرقه رجوی به این مذاکرات نیز به شدت فحاشی می‌کرد زیرا به انزوای شدید ایشان در میان ضد انقلاب مقیم خارج از کشور می‌انجامید. رفتار درست از سوی ایران تقویت جلسه میکونوس و کمک به تشکیل جبهه‌ای بزرگ علیه منافقین بود نه عکس آن. اینان نیز در حین مذاکره به قتل رسیدند. یکایک حوادث مشکوکی که در دوران اقتدار سعید امامی رخ داد، و بعدها به او منسوب شد، از این منظر قابل تحلیل و انتساب آن به منافقین و سرویس اطلاعاتی اسرائیل قابل اثبات است.

سرانجام، پس از رسوایی بزرگ انتقال موشک به بلژیک، ظاهراً برای حمله به ساختمان مقر پیمان ناتو، که به ایران منتسب شد و جنجالی بزرگ برانگیخت، با دستور مقام معظم رهبری، فلاحیان، وزیر وقت اطلاعات، مجبور به برکناری سعید امامی از معاونت امنیت شد. ولی فلاحیان سعید امامی را تنبیه نکرد؛ وی در مقام «معاون بررسی‌ها»، با حفظ شبکه عوامل خود، به فعالیت در سطوح عالی وزارت اطلاعات ادامه داد. در این دوران، فعالیت سعید امامی از سمت و سویی مشابه با گذشته برخوردار بود ولی در حوزه فرهنگ. انتشار خاطرات پری غفاری، کتابی سخیف که مصداق بارز اشاعه منکرات به شمار می‌رود، و انتشار خاطرات بی‌ارزش منصور رفیع‌زاده، تحت عنوان افشاگری علیه حکومت پهلوی، نمونه‌هایی از عملکرد او در این دوره است. با صعود دولت خاتمی، سعید امامی در مقام مشاور وزیر به فعالیت خود ادامه داد و در این سمت بود که «قتل‌های زنجیره‌ای» را طراحی و هدایت کرد. عجیب است که در میان قربانیان

این فاجعه معتدل‌ترین‌ها آماج قرار گرفتند: پوینده و مختاری در «کانون نویسندگان» منادی روش اعتدال بودند و مخالف با عناصر تندرو. بحث درباره قربانیان این حادثه و اهداف قتل یک‌یک آن‌ها و قربانیان دیگر، همچون منوچهر صانعی و مجید شریف، که نام آن‌ها رسماً هیچگاه اعلام نشد، مجالی دیگر می‌طلبد.

آن‌چه درباره سعید امامی گفته شد، شرحی مختصر از ماجرای اوست. در فرصتی دیگر به زندگینامه سعید امامی و ماجرای «قتل‌های زنجیره‌ای»، به عنوان یکی از پیچیده‌ترین توطئه‌های سرویس‌های اطلاعاتی غرب برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران، خواهم پرداخت. این ادامه تلاشی است که در سال ۱۳۶۷ با کتاب *کودتای نوژه* آغاز کردم.

چنان‌که می‌بینیم، من با آقای حسینیان هیچگونه اختلاف شخصی نداشته و ندارم. سخن بر سر دیدگاه‌های اصولی است که بیان آن را «تکلیف» و مکتوم داشتن آن را «گناه» و حتی «خیانت» به آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب می‌دانم. به دلیل همین سلوک است که در دهه اخیر در تعارض با کانون‌ها و افراد معین قرار گرفتم زیرا بی‌پروا نقدهای اصولی خود را بیان داشته و بر آن پافشاری کرده‌ام. چنین است تأکیدی که در رساله «زمین و انباشت ثروت»، به شکلی بسیار محتاطانه و محترمانه که به هتک حرمت وی نینجامید، بر پیشینه خانوادگی و موطن آقای حسینیان نمودم. نوشتم:

«حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان اهل روستای صُغاد آباده است. روستایی است بهائی‌نشین و در این زمینه معروف. ولی، تنها به صرف تعلق به این روستا مگر می‌توان اهانتی بزرگ کرد و شخصیتی چون آقای حسینیان را، که سال‌ها حاکم شرع وزارت اطلاعات بوده و هم اکنون مشاور امنیتی رئیس جمهور و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است و به زودی رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس خواهد شد، خدای ناکرده به بهائی‌گری متهم نمود؟ آن هم شخصیتی که در دوران فعالیت پژوهشی خود یکی از معروف‌ترین کتاب‌ها را علیه بهائی‌گری، نوشته دکتر سعید زاهد زاهدانی، منتشر کرده و اولین مقاله شماره ۱۷ فصلنامه *مطالعات تاریخی* (تابستان ۱۳۸۶، ویژه بهائیت)، از اوست.» [۱]

این نوشته، برخلاف تصور نویسنده رجاء نیوز، «متلک» و «کنایه» و «تسویه حساب شخصی» نیست؛ بلکه توجهی جدی است که تجربه یک عمر زندگی سیاسی و پژوهشی مرا به بیان آن ملزم و مکلف کرده و می‌کند.

در جمهوری اسلامی ایران برای استخدام یک آموزگار ساده باید از «هفت خوان رستم

گزینش» گذشت؛ ولی، چنان‌که در ماجرای هجوم تعداد زیادی از «تازه انقلابیون» و «نومسلمانان» برای عضویت در انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ و صعود آنان به مقامات عالی جمهوری اسلامی دیدیم، برای تصدی مشاغل عالی در اوائل انقلاب هیچگونه گزینش جدی در کار نبود و اگر چیزی هم بود تجربه و دانش کافی برای شناخت پیشینه فردی و خانوادگی این کارگزاران عالی‌رتبه وجود نداشت. امروزه، جمهوری اسلامی مصائب ناشی از تصدی مناصب مهم توسط کسانی چون **سیروس نصری** را به جدّ لمس کرده است؛ کسی که در زمان دانشجویی در آمریکا، در آستانه انقلاب، به شهادت سایر دانشجویان، رفتاری ناستوده و غیراخلاقی داشت و همسرش، خانم **رؤیا خلیلی**، از خاندانی مشکوک و وابسته بود. نصری، مانند برخی دیگر از همگنانش، در حساس‌ترین مناصب مرتبط با امنیت ملی و سرنوشت نظام جمهوری اسلامی ایران جای گرفت و در زمانی که به عنوان عضو ارشد تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای با سرنوشت ایران و ایرانیان بازی می‌کرد، به معاملات کلان مالی و دلالی در لندن و زدوبند با کمپانی‌های جهان‌وطنی نفت و گاز مشغول بود. با توجه به چنین تجارب تلخی، من، به عنوان کارشناس این **حیطه مکلفم** هشدار خود را ارائه کنم؛ نه با نیت تخریب حسینیان و امثال او بلکه با هدف پاسداری از **کیان انقلاب و نظام** در قبال خطرات محتمل؛ به‌رغم این‌که می‌دانم در اوضاع کنونی سکوت محافظه‌کارانه در این‌گونه موارد به سود آدمی است. معهدا، این کلام رهبر معظم انقلاب را در نظر دارم که «محافظه‌کاری قتلگاه انقلاب است.»

این توجه به موطن و زادگاه آقای حسینیان ضرور بود زیرا ایشان، با توجه به سوابق گذشته‌اش، از سوی برخی کانون‌ها نامزد ریاست کمیسیون امنیت ملی در مجلس هشتم است و این سیر اعتلایی احتمالاً تا تصدی دبیری شورای عالی امنیت ملی و وزارت اطلاعات و شاید، در سال‌های بعد، نامزدی مقام ریاست جمهوری، مانند آقای حسن روحانی، تداوم خواهد یافت. به یقین، این تأکید «اتهام» نیست، توجهی است از سر تعلق به انقلاب و نظام که قطعاً باید بیان می‌شد حتی به بهای برخی کدورت‌ها. امید من آن است که آقای حسینیان با ارائه سوابق خانوادگی خود به مراجع ذیصلاح شایستگی کامل خویش را برای صعود در مناصب مهم سیاسی و امنیتی به اثبات رساند و این شبهه برای من نیز برطرف شود. معهدا، انتقادات من به عملکردها و مواضع و عدم صلاحیت علمی ایشان پا بر جا خواهد بود.

شیراز

دوشنبه، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۷